

خیلواکی



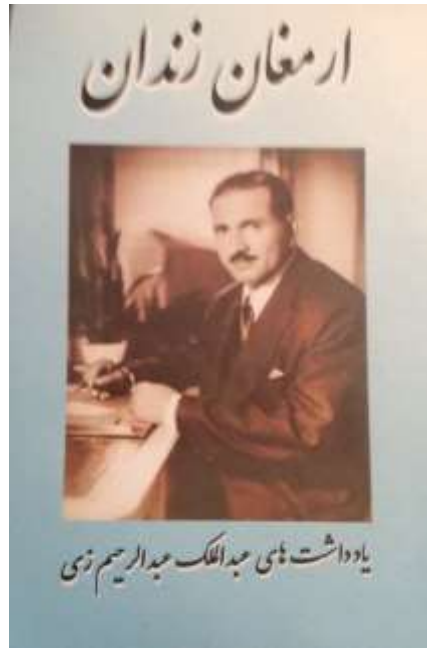
استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۰۱ مارچ ۲۰۲۳

به اهتمام بهاول ملک عبدالرحیم زی

از یادداشت های عبدالملک عبدالرحیم زی



افتخار داریم که جهت افشای حوادث و وقایع مبرهن تاریخ و روشنی اذهان هموطنان که نسل های موجوده و آینده باشند، خاطرات مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیة مبتکر، فعال، سختکوش و خدمتگار حقیقی ملت افغانستان را که علی الرغم نوآوری های عام المنفعه در ساحات صنایع، مالیات، بودجه، زراعت، بانک داری و اقتصاد، با افتراپی که هرگز به اثبات نرسید، مدت ۲۲ سال را بی سرنوشت در زندان های مخوف و سیاه چال های تاریک بدون محکمه عدلی سپری نمود، به مطالعه خوانندگان و هموطنان معزز می گزاریم.

از محترم آقای بهاول ملک مقیم جرمنی که با ارسال کتاب آموزنده و مستند «ارمغان زندان» اثر مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی پدر بزرگوار شان، لطف بزرگی جهت پیشکش معلومات جامع و غیر قابل انکار دهه های متوالی قرن ۲۰ میلادی افغانستان عزیز نموده اند، نهایت سپاس گزار هستیم. روح و روان آن خدمتگار افغانستان عزیز شاد و یادشان همیشه گرمی باد.

... پیوسته به گذشته

قسمت هفتم

چنانچه:

۱- همه آن پروژه های نیمکاره و پلان های انکشافی دور امانی را با داشتن امکانات مالی دور خویش (محمد نادرشاه، و فرزندش محمد ظاهرشاه و صدراعظم خاناندانی شاه) زیر خاک های تیره نموده، موقع به تطبیق آن ندادند.

۲- این خانواده امکانات بس مساعد دور جنگ دوم جهانی را روی انگیزه استفاده شخصی و همچنان روی آن اندیشه دشمنانه (که در برابر آرامی و آسایش مردم ما) در چاه های تاریک و عمیق افکار خویش می پروراندند، دیده و دانسته خنثی کردند.

۳- پس از همه آن ناکامی ها و محرومیت هائیکه کشور ما از نگاه بی توازی های بودجوی و سقوط قهقراپی در امور مربوط به سکتور خدمات عامه کشید، باز هم در برابر توازن بی بدیل بودجوی که بعد از ۲۴ سال ناکامی های این خانواده، به وجود آوردم و متعاقبا از طریق طرح و تدوین و مورد عمل قرار دادن پلان اول اقتصادی، کشور را به سوی انکشافات گوناگون اقتصادی، اجتماعی، عرفانی و بلوسيله انکشاف سیاسی استقامت داده، سال اول پلان را موافق به تخمین، بلکه بالاتر از آن مورد عمل قرار دادم. مرا به گناه این کار های بس بزرگ، پاداش ۲۲ سال زندان داده و پلان اقتصادی کشور را تخریب و توازن بودجوی را دوباره از بین بردند.

این بود مختصر گذارش مربوط به امور اقتصادی کشور عزیز ما افغانستان و علت العلل پسمانی های ما که سرانجام باعث گساد و بحران اقتصادی و فقر و بی روزگاری و بی سوادی مردم رنجبر و مستمند شده، موجب پسمانی های مادی و معنوی کشور ما گردید. و همچنان شرح تاریخچه مختصر مبارزه سیاسی من با خانواده شاهی.



کودتای سال ۱۳۵۲ سردار محمد داود خان

خاندان شاهی روی نفرت عام که نسبت بایشان بار آمد و روز به روز شدت می یافت، به فکر آن شدند تا قانون اساسی ۱۳۴۳ را از بین ببرند، زیرا این قانون با همه نقایص حقوقی که داشت با بوجود آمدن قوانین متمم و فرعی اش قدرت دیکتاتوری این خانواده (خاندان ظاهر شاه) را از بین برده میتوانست.

چون نزد ایشان دلایل حقوقی و حیلہ های قانونی جهت لغو یا به تعویق انداختن قانون اساسی مزبور میسر نبود، بناً در فکر آن شدند تا، آن قانون را با یک کودتا که با تبانی همه آنها و باز به وسیله یکفرد از خود آنها صورت بگیرد از بین بردارند. همچنان از طریق قدرت فوق العاده که بدین طریق بدست می آورند، همه آن منورین و مبارزین سیاسی را که خار چشم خود میدیدند، تحت شرایط اضطرار و حکومت عسکری از میان ببرند و سر انجام پس از قلع و قمع دشمنان خود و مخالفین رژیم شاهی دوباره همان رژیم فرسوده را بر قرار سازند؟!

مرحوم میوندوال و یکعده زیادی از افسران ارشد اردو، سیاستمداران و منورین ملی قربانی همین قدرت نمائی و توطئه بازی های سردار محمد داود خان و رفقای وی گردیدند. او در این انقلاب که علی الظاهر بر خلاف خانواده شاهی اعلان کرد، هیچ فردی از خاندان شاهی را محاکمه ننموده به کیفر اعمال شوم شان نرسانید (چون وی خود نه تنها یکی از منسوبین، بلکه از بزرگترین مسؤلان این خانواده بود). ولی وقتیکه نوبت به مردم می رسید، ایشانرا بی جرم و جنایت باز داشت و بی

رحمانه شکنجه و کشتار دسته جمعی و انفرادی نمود.

قتل میوندوال

باری هنوز دو ماه از این کودتای مغرضانه و خود ساخته سردار محمد داود خان نگذشته بود که وی، میوندوال را با عده زیادی از افسران برجسته اردو، مامورین ملکی، همچنان زعمای مردم و روشن فکران بازداشت کرد.

به ساعت ۸ روز ۲۷ سنبله سال ۱۳۵۲ مرحوم میوندوال را با آن عده دیگر که فوقاً تذکار یافت، با لباس های خواب شان از خانه ها بیرون کشیده، به سلول های همان قسمت قلعه جدید محبس ده مزنگ کابل که من در آن قرار داشتم و بنام قسمت کوتاه قفلی تسمیه می شد آوردند.

قاعدتاً من روزانه از ساعت ۷ تا ساعت ۱۱ صبح بخواب میرفتم. بناً این نقل و انتقال را در وهله اول و وقوع آن نفهمیدم. اما وقتیکه به ساعت ۹:۳۰ قبل از ظهر از اطاقیکه در مسافت شش متری اطاق من قرار داشت و پنجره آن مقابل پنجره اطاق خوابم واقع بود، صدای غلغله ای را شنیدم. شدت این صدا موجب بیداری ام از خواب شد. بالنتیجه فهمیدم که در اطاق مزبور عده ای، کسی را زیر استنطاق قرار داده اند. هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود که به زبان پښتو چنین دستوری داده شد: **وهی بی!** (یعنی بزیندش). این ضربات که بوسیله باتوم ها «دنده های» پولیس انجام می یافت، با چنان شدتی زده می شد که من تصور می کردم، در آن جا دهقانان به وسیله چوبهای قوی خرمن جواری «ذرت» را می کوبند.

در این میان صدای ناله را باین کلمات می شنیدم: **ای خدایه مرشوم « خدایا ! مردم»** . باز وقتیکه ضربت های مذکور خاموش می شد، از میان همان غلغله چنین صدای شکایت و ناله بر می آمد: **خدایه وسوزیدم «خدایا سوختم»**.

گویا این عده کثیرکه عبارت بودند از، جگرن عبدالصمد از هر «رئیس جدید ارکان حربیه قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس آنروز» و عده دیگری از افسران مشهور به جلادان دستگاه پولیسی کابل" بیشتر ایشان متشکل از کسانی می بودند که در دوران حکومت همان میوندوال و حکومت نور احمد اعتمادی در فن شکنجه کاری لقب بی خدایان را کسب کرده بودند". به همه حال عمل شکنجه مرحوم میوندوال از طریق ضربت های باتوم و شوکهای برقی تا ساعت ۱۱:۳۰ قبل از ظهر آنروز ادامه پیدا کرد.



عبدالرحیم زی با دوکتور محمد یوسف و شهید محمد هاشم میوندوال

از آنجا که من با صدای میوندوال آشنا بودم، بنابر این از ناله و فغان ناشی از شدت شکنجه وی درک کردم که، این فلک زده بناغلی میوندوال است. پس از آن نه شکنجه ای در آنجا صورت گرفت و نه صدائی را شنیدم. اما دو روز بعد از آن، روی پریشانی و دست و پاچه گی که در مامورین محبس و افسران مامور استنطاق دیدم، درک کردم که، حتماً واقعه مهمی رخ داده است. چنانچه بعداً فهمیده شد که، **بناغلی میوند وال زیر شکنجه های بیرحمانه دژخیمان داودی جان داده است.**

گویند: وقتی که مرحوم میوندوال آن کاغذ بازپرسی را که دژخیمان داودی (راجع به بعضی اعترافات دروغین که از وی به زور گرفته بودند) دوباره برایش ارائه کردند و می خواستند از این طریق به آن اتهامات، علت های ساخته و بافته «دیگته شده» خود را نیز بر وی به زور بقبولانند، او آن زمان نه تنها به آنها جواب مطلوب شان را نداد، بلکه همان پارچه ارائه شده را پاره پاره کرده می خواست از بین ببرد. در این گیر و دار دژخیمان داودی به دستور خود داود و زیر هدایت عبدالصمد از هر بر وی «مرحوم میوندوال» چنان ضربت های بیرحمانه را وارد کردند که بالنتیجه او را زیر همان شکنجه های چنگیزی بکشتند.

گویند که اگر آن کاغذ مشاهده گردد، خود مصدق این گفته می باشد زیرا نخست پاره های آن را با هم سرش کرده بعداً از آن عکس برداری شده است. از آن گذشته سوال های مطول و بی جوابیکه دستگاه پولیس بعد از قتل او به نشر سپردند نیز مصداق مطالب فوق گفته شده میتواند.

سوال و جواب

جواب: محترماً

شما بیشتر دربارهٔ دولتمرد... متشخصی یعنی هر سنیال... و بعد از ذوق خان برسان کردید... و من جواب دادم که با آنها... ارتباطی نداشتم اگر کدام... کسی دیگری هم بود نظر شما... باشد سوال کنید... به شما معلوم است که به من... تو صبه شد توسط دو پیام... که من پاسیور گرفته و خارج... بروم من ازین قضایا خبر نداشتم... و حسب وعده رئیس صا حسب... دولت منتظر بودم که سپهر در... همکاری یادزم جدیدم و ولی... اکنون برای من این مسئله... ایجاد شده است من به مشاوران... و حقیتی شما عقیده میکنم که... میتوانید حقیقت را در یابید که نام... من با حق درین مو ضو عی که... ایجاد نم چگونه است یابانیده... میشود.

انشاء مطهره

شما بیشتر دربارهٔ دولتمرد... به نسبت ده از جرات قبلی... فرزند و ایزد و ملاقات... حضور و حال و هوای... پیدا میکنم در کوشش... توفیق است که درین... [Handwritten signature and notes]

دخان محمدخان او عبدالرزاق خان سره از ارتباط شگفتانگاری.

ایستاد روزنامه علی نصر

استاد ۷۷ چنانچه... متن اعتراضیه و آل... عیبت محترم تحقیق... فراریه در چند شب... زبانی علیه من... من در مقام خود... تنظیم من خود... من تکب قلمبه بروی شما.

انشاء مطهره... ۱۳۰۲/۷/۸

شکو به انتقاد... از وی وقت کی... دهنده ضمن... چنانچه شوی... کوشش و ایزد... کوشش و ایزد... کوشش و ایزد...

دولت با او... کوشش و ایزد... کوشش و ایزد... کوشش و ایزد...

صیبت آرم... [Handwritten text and signature]

سرگذشت متهمین کودتای نام نهاد میوندوال

ادامه دارد...